**باسمه تعالی**

خارج اصول

۲۴/۱۰/۹۲ امارات معتبره - تفصیلاتی در حجیت ظهور - ظواهر مستفاد از کلمات با دقت و تأمل حجت هست یا حجت نیست؟

**حجیت ظواهر(تفصیل بین ظواهر شکل گرفته از حیث دقت و مناسبات عرفیه)**

بحث حجیت ظواهر یک تفسیری ممکن است مطرح کنیم بین حجیت ظواهری که بدون دقت و تأمل و تحکیم مناسبات عرفیه و تناسبات حکم و موضوع شکل می‌گیرد و ظهوراتی که متوقف بر این‌گونه مقدمات هست که عرف متعارف آنها را چه بسا متوجه نشود ولی یک فقیه مبرز این نکات را متوجه می‌شود اینجا مرحوم آقای صدر حجیت این ظهورات را به عنوان فارق بین اینکه ما دلیل‌مان بر حجیت ظواهر سیره عقلاء باشد یا سیره متشرعه مطرح کردند گفتند که اینجا اگر سیره عقلاء باشد این ممکن است بگوییم این ظهورات را نمی‌توانیم حجت قرار بدهیم ولی اگر سیره متشرعه دلیل ما باشد ما می‌توانیم با این بیان که سیره عقلاء حجیتش متوقف است بر بر ثبوت امضای شارع و چون احتمال دارد ادله‌ای که نهی از قیاس و رأی و امثال اینها می‌کنند اینها را هم شامل بشود چون اینها هم به هر حال یک مرتبه‌ای از مراتب خردورزی در آن وجود دارد این ممکن است به هر حال بگوییم داخل در احتمال ورودش در قیاس و رأی منهی باشد البته ظاهر ادله نهی از قیاس اینها را شامل نمی‌شود صرفاً یک احتمال هست ولی همین احتمال سبب می‌شود که احراز عدم الردع حاصل نشود و سیره عقلاء نیازمند به احراز عدم الردع هست اما سیره متشرعه نیازمند این نیست بنابراین با سیره متشرعه می‌شود این موارد را حجت کرد بعد آقای صدر وارد یک بیاناتی می‌شوند وجوهی می‌شوند که در واقع این طور ظهورات را حجیتش را اثبات کنند ولو مدرک ما برای حجیت ظهور سیره عقلاء باشد اینجا قبل از اینکه وارد بررسی آن وجوه بشویم دوتا نکته را عرض کنم یکی اینکه در مورد بحث عبارتی آقای صدر دارد من حالا عبارت را می‌خوانم ایشان این طوری تعبیر دارند می‌گویند که «الظهورات التی تستنبط من قبل الفقیه الألمعی، و التی لا یلتفت

إلیها الإنسان الاعتیادی عادة، و التی تتوقّف علی مناسبات الحکم و الموضوع، أو نکات أخری دقیقة. و الظهورات التی تتمّ بدعوی إلغاء خصوصیة مورد النصّ و تعدّی العرف إلی غیر المورد» ظهوراتی که از باب الغائی خصوصیت هست را داخل در این موضوع بحث قرار دادند آیا اصلاً جایی که عرف الغاء خصوصیت می‌کند از سنخه ظهور هست یا سنخه ظهور نیست؟ به نظر می‌رسد که ما اگر ظهور را به معنای آن چیزی بدانیم که متکلّم قصد افهام آن معنی را دارد مشکل هست که ظهوراتی که با الغاء خصوصیت افهام می‌شود داخل در آن اقسام باشد فرض کنید یک شخصی می‌آید سؤال می‌کند که «رجلٌ شک بین الثلاث و الاربع» ما می‌گوییم رجل از باب مثال است برای مطلق مکلف هست این ظهور است این چون بحث به اصطلاح اینکه این از باب مثال هست و اینها سبب می‌شود که قضیه‌ای که متکلّم در مقام افهامش باشد یک قضیه عام باشد نمی‌خواهیم بگوییم مدلول استعمالی کلمه رجل مطلق مکلف است ولی مدلول تفهیمی که از کل مفاد جمله می‌خواهد تفهیم بشود حکم مطلق مکلف را می‌خواهد بیان کند این یکی از موارد فرق بین مدلول استعمالی و مدلول تفهیمی است اینجاها درست است جایی که از باب مثال باشد درست است. ولی اگر جایی از باب مثال نیست فرض کنید این طوری شما در نظر بگیرید ما می‌دانیم اگر زید بیاید عمرو هم می‌آید و متکلّم گفت: زید آمد. ممکن است اصلاً متکلّم این ملازمه را به آن ملتفت نباشد یا از آن بالاتر اصلاً قبول نداشته باشد این ملازمه را منکر ملازمه باشد ولی با این حال وقتی می‌گوید: زید آمد. ما از این می‌فهمیم که عمرو هم آمده است لوازمی که کلام دارد این لوازم الزاماً داخل در ظهورات نیست اینکه می‌گوید اخذ به لوازم اقرار می‌شود نه لوازمی که خود مقرّ هم با این کلامش می‌خواهد آنها را تفهیم بکند نه لوازمی که ولو اصلاً خیال نمی‌کند که این مطلبش با این مطلب ملازم هست اگر می‌دانست اصلاً اقرار نمی‌‌کرد. آن لوازم را به آن اخذ می‌شود اینها داخل در ظهور نیست اصطلاحاً نیست ظهور آن چیزی هست که متکلّم از کلام می‌خواهد آن را تفهیم کند المقصود من الکلام را ظهور ... الغاء خصوصیت هم در واقع خیلی‌هایش از این سنخ است الغاء خصوصیت

را عرض کردم دو گونه می‌شود تفسیر کرد یک طور این است که بازگشت به این بشود که الفاظی که در نص اخذ شده از باب مثال هستند و خود متکلّم اصلاً می‌خواهد یک معنای عام را تفهیم کند مثل «لا تَقُلْ لَهُما أُفِّ»، «لا تَقُلْ لَهُما أُفِّ»، «أُفّ» از باب مثال است خود این کلام ناظر به این هست که هیچگونه توهینی به پدر و مادرتان نکنید این بحثی نیست در اینکه این مطلب درست است ولی فرض کنید الغاء خصوصیت‌هایی که عرف می‌کنند. مثلاً حالا نمونه‌های فقهی‌اش را عرض کنم می‌گویند کسی که با زن معتدة ازدواج کند حرمت ابد می‌آورد می‌گویند از این بالأولویة العرفیة استفاده می‌شود که تزویج با ذات بعل حرمت ابد می‌آورد صرفنظر از اینکه این استدلال تام هست و این ملازمه صحیح هست یا صحیح نیست که خب در جای خودش باید بحث بشود بر فرض تمامیت این استدلال، این نیست که کلمه روایتی که گفته که «من تزوج المعتدة حرمت علیه ابدا» مراد از معتدة اعم از معتدة و ذات بعل است معتدة از باب مثال است متکلّم با این کلام خواسته حکم ذات بعل را هم بیان کند نه این نیست بحث این است که عرف بین اینها ملازمه می‌بیند می‌گوید نمی‌شود که معتدة تزویج با او حرمت ابد بیاورد و تزویج با ذات بعل حرمت ابد نیاورد. این از باب ما البته اینها را بگوییم حجت است آن بحث حجیتش یک بحث است بحث اینکه داخل در مقوله ظهورات باشد آن بحث دیگر است و یکی از اشکالی هست که در بحث مثبتات کسانی مثل مرحوم آقای خوئی به ایشان وارد شده مرحوم آقای خوئی در بحث مثبتات امارات، می‌گویند اماره بنفسه مثبتاتش حجت نیست پس بنابراین چطور هست که مثبتات مثلاً خبر واحد مثبتات اینها حجت هست و اینها آن می‌گویند که اخبار از ملزوم اخبار از لازم هست بنابراین ما کأنّ دوتا خبر داریم که هر خبرش موضوع ادله حجیت ثقه است دوتا مصداق از مصادیق خبر الثقة اینجا تحقق دارد و اطلاق ادله حجیت خبر ثقه هر دو اخبار را شامل می‌شود خب اینجا یکی از اشکالاتی که کردند آن این هست که این کلام اخص از مدعاست مدعایی که هست همه لوازم اخبارات را معتبر می‌دانند در اقرارها همه لوازم اقرار ولو لوازمی که خود مخبر به آنها ملتفت نیست اصلاً مذعن نیست اذعان ندارد و

منکرش هم هست اینها را هم اخذ به لوازم می‌کنیم بنابراین این بیان این نیست که اقرار به ملزوم اقرار به لازم است بله یک بیان دیگری هست آن این است که می‌گویند ادله اعتبار اقرار به اعتبار کاشفیتش است کاشفیت اقرار از ملزوم کاشفیت نسبت به لازم را هم دارد کاشفیت مطلق کاشفیتهای ناشی از اقرار این چه کاشفیتهایی باشد که متکلّم مقصودش باشد چه مقصودش نباشد به بنای عقلاء حجت هست نه اینکه اقرار است به اعتبار اینکه مناط قرار آنها را شامل می‌شود آنها را هم حجت است. بنابراین اینها ظواهر نیست ولی ممکن است ما بگوییم مناط حجیت ظاهر که آن مدلولهای مطالبی که از کلام فهمیده می‌شود نه مطالبی که متکلّم به قصد تفهیمش را دارد چیزهایی که کلام علت افهام آنهاست ولو متکلّم نخواسته باشد آن را تفهیم کند ما این را تعبیر ظهور، تعبیر یک نوع مسامحه‌آمیزی هست مگر شما بگویید که این ظواهر نیست مناط الظهور در آن هست.

پرسش: ... پاسخ: ... نه اصطلاحاً ظهور یعنی آن چیزی که کلام می‌خواهد آن را افهام کند

پرسش: ... پاسخ: حالا بحث لفظ خیلی نیست یعنی می‌خواهیم بگوییم که آن چیزی که متکلّم می‌خواهد با این کلام آن را افهام کند این را ظواهر می‌گویند حالا عرض کردم ممکن است ما بگوییم که ما از ظواهر یک معنای عام‌تری اراده می‌کنیم یا اصلاً بحث لفظی را نکنیم بگوییم که بحث مهم این هست که آن چیزی که مناط حجیت ظواهر هست در این طور موارد هم هست یعنی آن نکته عقلائی که عقلاء ظواهر را حجت می‌کنند این نکته را هم ضمیمه بکنم یک تعبیری مرحوم آقای صدر دارد در بحث مثبتات اماره می‌گوید که آن درجه کشفی که نسبت به ملزوم هست همان درجه کشف هم نسبت به لازم هست و تمام العلة برای حجیت این درجه کشف است این یک تعبیر است یک تعبیر دقیق‌تر از این هست که در کلام مرحوم آخوند وارد شده در کلام مرحوم حاج شیخ وارد شده ایشان می‌گوید: «درجه کشف معلول کلام»، می‌گوید: آن چیزی که مناط اعتبار هست درجه کشفی که از کلام به دست می‌آید چون لازمه آن مبنای مرحوم آقای صدر

این هست که اگر همان درجه کشف از شهرت هم حاصل بشود حجت باشد از سایر امارات هم حجت بشود و اینها ملتزم به این نیستند به خاطر همین در پاسخ به کسانی که برای حجیت شهرت به حجت خبر واحد تمسک کرده‌اند و حجیت خبر ثقه تمسک کردند گفتند که ظنّ تمام العلة برای حجیت خبر ثقه نیست ولو ظنّ حاصل از شهرت اندازه ظنّ حاصل از خبر واحد هم باشد یا اقوی باشد این چون تمام العلة نیست نمی‌شود از ادله حجیت خبر ثقه حجیت شهرت را نتیجه گرفت. مرحوم آخوند اینجا تعبیرشان این طوری هست می‌گوید «الکاشفیة حاصلة من الخبر» کاشفیتی که خبر آن را ایجاد کرده این در واقع مناط حجیت هست خبر موضوعیت دارد ولی اینکه آن کاشفیت مقصود مخبر باشد این موضوعیت ندارد آن چیزی که عقلاء برایشان این هست که این خبر چه چیزهایی را به ما می‌رسانند باید خبر برساند ولی از روشهای دیگر اگر به ما رسیده بشود آنها را حجت نمی‌دانند همه چیزهایی را که خبر ما را به او می‌رساند ولو خود مخبر هم ملتفت نباشد خبرش این مطالب افهام می‌کند اینها حجت هست اینجا هم ممکن است یک چنین معنایی را کسی ملتزم بشود بگوید در موارد الغاء خصوصیت در واقع این خبر و این ظهور هست که این مطالب را به ما افهام می‌کند و مناط حجیت ظهور مفاداتی است که کلام آنها را به ما می‌رساند ولو خود متکلّم هم توجه نداشته باشد و یک فقیه ؟؟؟ و یک مجتهدخردورز با دقتهای خودش به آن مطلب برسد این حالا توضیحی در مورد موضوع کلام

پرسش: ظهور ... مدلول عرفی کلام ... پاسخ: مدلول عرفی یعنی چه؟ یعنی مدلولی که ...

پرسش: ... پاسخ: نه آن چیزی که متکلّم قصد افهامش را دارد اصلاً ظهور می‌گویند کاشف از افهام متکلّم، یعنی اینکه متکلّم می‌گویند ظهور کاشف از این هست که متکلّم چه چیزی را افهام کرده است.

پرسش: ... پاسخ: در واقع کاشف از مراد متکلّم است پس بنابراین

پرسش: ولو اراده نکرده باشد ... پاسخ: نمی‌شود که!

پرسش: ... پاسخ: اصلاً جمله‌تان را توجه دارید چطوری می‌گویید؟ می‌گویید ظهور کاشف از این است که متکلّم این را اراده کرده باشد ولو اینکه این را اراده نکرده باشد. کاشف از مراد متکلّم داریم می‌گوییم.

پرسش: ... پاسخ: نه بحث کلام این بود که ظهور کاشف از اراده متکلّم است به قید اینکه حتی در صورتی که متکلّم اراده نکرده باشد اینکه نمی‌شود!

پرسش: ... پاسخ: بله دیگر ظاهر نیست دیگر بحث سر این هست که اینها می‌گویند ظاهر چیزی هست که حاکی از اراده متکلّم است بحث من این هست که مانعی ندارد شما ظاهر را این معنی بگیرد نزاع لفظی است مناط حجیت ظهور به اعتبار کاشفیتش از مراد نیست

پرسش: ... پاسخ: جایی که یقین داریم متکلّم اراده نکرده نسبت به متکلّم می‌دهیم؟! فرض این است چیزی هست که متکلّم قطعاً اراده نکرده است.

پرسش: ولی لازمه کلامش هست ... پاسخ: لازمه مدلول کلامش است نه لازمه کلام، ولی به متکلّم نمی‌شود نسبت داد طبیعتاً

پرسش: حاج آقا یک وقتی مثلاً ما همین که متکلّم ما احدی از عرف است و عرف این لوازمات را می‌فهمد این را اماره قرار می‌دهیم بر اینکه متکلّم را باید ... کرده باشد ... پاسخ: آن یک بحث دیگر است. نه یک بحث، بحث این است که در جایی که شک کردیم متکلّم اراده کرده یا اراده نکرده اصل این هست که می‌گوییم اراده کرده آن خروج از فرض ماست، فرض ما در جایی است که یقین داریم متکلّم اراده نکرده خب انکار دارد می‌کند در جایی که متکلّم خودش دارد انکار می‌کند می‌گوید من اراده نکردم یقیناً هم اراده نکرده مطلبی هست که متکلّم به این مطالب اصلاً واقف نیست و موارد اقرار همین است دیگر اقرارات ما می‌دانیم اگر متکلّم می‌دانست که این لازم دارد این را اقرار نمی‌‌کرد اگر به لوازم چیزش ملتفت بود اصلاً این اقرارات را نمی‌کرد انکار هم چیز می‌کرد.

پرسش: ... پاسخ: نه ربطی به این بحث ندارد نه بحث سر این هست که ما جایی که یقین داریم متکلّم این را اراده نکرده اینها می‌گویند که جایی که یقین هم داشته

باشیم متکلّم اراده نکرده باشد باز هم حجت هست حالا بعداً اگر انکار کند انکارش چی هست آنها یک بحث دیگر است

پرسش: پس معلوم می‌شود ظهور در ... عرف از کلام می‌فهمد نه ... پاسخ: نه کلام ظهور نیست این ربطی به آن بحث ندارد

پرسش: ... پاسخ: بحث لفظی دارید می‌کنید مراد آقایان از ظهور که این نیست بحث واقعی می‌خواهید بگویید مناط حجیت را دارد بله قبول داریم بحث نداریم که

پرسش: ... پاسخ: نه این نیست نه خیر معنایش این نیست «اگر» می‌گویید. معنای ظهور آن چیزی هست که کاشف از اراده متکلّم است و این ظهور ندارد دیگر، کاشف از اراده متکلّم نیست دیگر حالا بحثهای لفظی نکنیم خیلی

پرسش: می‌فرمایید مناط ظهور حجیت دارد این همیشگی است یا نه گاهی اوقات ملازمه غیر بیّن است بیّن است ... پاسخ: نه غیر بیّن هم باشد آن مهم نیست ... ملازمه عقلی هم حجت هست. بحث این است که ما ممکن است بگوییم که ملازمات نوعیه باید باشد ملازمه‌ای که فقط من شخص بفهم حجت نیست ملازمه باید نوع عقلاء آن ملازمه را بفهمند ولو اینکه متکلّم نفهمد این یک بحثهای دیگر هست که آیا در حجیت ملازمات ملازمه عرفیه باید باشد عرفیه بودن یک بحث دیگر است اینکه خود متکلّم اراده کرده باشد غیر از این است که ملازمه عرفیه است یا عرفیه نیست حالا فرض کنید ملازمه‌ای که عرفیه هست ولی متکلّم او را اراده نکرده اینها تا حدودی بحثهایش عرض کردم این بحث،‌بحث لفظی هست و خیلی پرداختن به او چندان مهم نیست

پرسش: حالا بالأخره این الغاء خصوصیت‌ها چی شد ... پاسخ: ما می‌گوییم الغاء خصوصیت‌ها ظهور نیست ولی ملاک حجیت ظهور در موردش وجود دارد

پرسش: یعنی کاشف از اراده متکلّم است ... پاسخ: نه خیر کاشف از اراده متکلّم هم نیست کاشف از واقع است. یک نکته‌ای را اینجا به شما عرض بکنم کلمه اراده را که مرتب به کار می‌برید ناشی از یک خلطی اینجا وجود دارد ببیند یک موقعی من دارم خبر می‌دهم از یک واقعیت خارجی می‌خواهم بگویم زید آمد. من

ممکن است اصلاً متوجه این نباشم که آمدن زید با آمدن عمرو ملازمه دارد اراده آن را نمی‌کنم ولی از کلام من آمدن عمرو که لازمه مُخبَر عنه من هست فهمیده می‌شود اینجا واقعیتی که من دارم از آن اخبار می‌دهم آمدن زید و آمدن عمرو هست که خودشان از امور ارادی نیستند اعتباری نیستند ولی در شرع گاهی اوقات اخبارات ما از امور اراده است یعنی آن چیزی که اصلاً مُخبَر عنه ما هست ارادات شارع است آنجا اگر ما می‌گوییم کاشف از اراده شارع هست نه اراده اخباریه،‌اراده یعنی آن اراده واقعیه که شارع دارد یعنی حکمی که شارع می‌کند به اعتبار این هست که یک اراده‌ای پشت قضیه هست شارع می‌گوید که مثلاً «الخمر حرام» ما می‌گوییم عرف به الغاء خصوصیت برای خمر خصوصیت قائل نمی‌شود می‌گوید «کل مسکر حرام» اینجا در واقع ما کشف اراده شارع می‌کنیم ولی نه اراده‌ای که از کلام فهمیده می‌شود یک اراده داریم آن چیزی که متکلّم اراده کرده است از کلام تفهیم کند یک اراده دیگر که این در همه موارد در تمام اخبارات هست چه اخبارات مربوط به امور تکوینیه چه اخباراتی که مربوط به امور تشریعه است این یک طور است یک اراده دیگر داریم که گاهی اوقات در این بحثها آن اراده پایش وسط کشیده می‌شود که اراده مربوط به امور تشریعه است آنجا خب در بحثهایی که در اصول معمولاً ما مطرح می‌کنیم می‌گوییم کلام نسبت به اینکه مولا چه چیزی اراده کرده است یا اراده نکرده است حجت است اراده کرده است نه از کلام اراده کرده است ذاتاً اراده کرده است در مقام ثبوت اراده کرده است. این بحثی که ما اینجا داریم این هست که ظهور آن چیزی هست که متکلّم از کلام اراده کرده است و این ظواهر اختصاصی به مواردی که مُخبَر عنه ما امور تشریعی و امور اعتباری باشد ندارد بله در موارد تشریعی آنها یک بحثهای دیگری اینجا وجود دارد آن این است که آیا اخبار از یک شیئی که شارع اراده کرده است اگر لازمه‌اش اراده دیگر شارع باشد ما اراده دیگر شارع را احراز می‌کنیم یا احراز نمی‌کنیم؟ آنها یک بحثهای دیگری هست که به بحث ما مربوط نیست.

پرسش: ما مثلاً در فقه راوی می‌پرسد که «سألته عن الصوم ...» بعد فقیه می‌گوید نه این صوم خصوصیت دارد نه آن دم خصوصیت دارد هر نجاستی به هر شیئی برخورد کند غسلش واجب است خب اینکه الغاء خصوصیت می‌کند این بالأخره از باب ظهور است؟ ... پاسخ: حالا دیگر اجازه بدهید فکر کنم بحث کافی است این مقدار.

خب این یک نکته، ‌نکته دومی که اینجا مطرح هست آن این است که آیا مرحوم آقای صدر می‌گویند سیره متشرعه در این طور موارد برای اثبات حجیت این ظهورات کافی است در مورد سیره عقلاء سعی می‌کنند وجوهی را ذکر کنند برای تکمیل به استدلال به سیره عقلاء ولی به نظر می‌رسد که احراز سیره متشرعه در این موارد خیلی مشکل باشد یک توضیحی عرض بکنم آقای صدر خودشان یک بحثی را مطرح می‌کنند می‌گویند که سیره متشرعه آن سیره‌ای حجت هست که معاصر با معصوم باشد، سیره متشرعه معاصر زمان نص حجت هست زمان معصومین (علیهم السلام) زمان ظهور حجت هست بعد حالا چطوری می‌شود مشرط تعاسر را اثبات کرد ایشان راه حل‌هایی را دنبال می‌کنند من جمله در مورد این بحثهای ما می‌گویند یکی از راه حل‌ها این هست که آن سیره‌ای که الان ما داریم اگر در زمان معصوم نبود باید بدیلی داشته باشد به دلیل محل ابتلاء بودن و بدون آن بدیل نمی‌شود چرخ امور بگذرد و آن بدیل اگر واقعیت داشت حتماً عین و اثری از او باید برای ما می‌رسید از نرسیدن عین اثر کشف می‌کنیم که بدیل ندارد بدیل نداشت کشف می‌کنیم خود سیره ثابت است این را در مورد سیره مربوط به حجیت ظواهر و حجیت خبر ثقه هر دو را از این راه ایشان تثبیت می‌کنند می‌گویند اگر تفهیم و تفاهم بر دایره ظواهر نبود مثلاً حتماً باید اطمینانی می‌بود نمی‌‌دانم یا روشهای دیگری بود آن روشها باید به ما منعکس می‌شد حالا که منعکس نشده پس کشف می‌کنیم که ظواهر را متشرعه حجت می‌دانستند این بیان اصل حجیت ظواهر را اثبات می‌کند اما حجیت ظواهری که با دقت و امثال اینها هم اثبات می‌شود. اصل وجود سیره متشرعه را اثبات می‌کند

اما وجود سیره متشرعه‌ای که بر مبنای تناسبات حکم و موضوع و الغاء خصوصیت عرفیه اینها را هم دیگر با این نمی‌شود اثبات کرد

پرسش: اینها زیاد بوده ... پاسخ: اینها را دیگر نمی‌توانیم ما اثبات کنیم دیگر

پرسش: اصلاً کار متشرعین نیست کار مجتهدین است ... پاسخ: ولو مجتهدین، مراد از مشترعه افراد عادی نیست مراد از متشرعه ولو مجتهدین متشرعه است. بحث سر این است که خود آن مجتهدین متشرعه آیا این طور رفتارها را می‌کردند به هر فقهی که در زمان ائمه معصومین (علیهم السلام) وجود داشته فقه بسیطی بوده با فقهی که بعداً فقه شیخ انصاری رایج نبوده پس دقت نظرهایی که در فقه شیخ انصاری وجود دارد آن دقت نظرها را چطوری می‌تواند شما نسبت بدهید به آنها بگویید سیره متشرعه بر ... حالا فرض کنید یک فقیهی این وسط پیدا می‌شده بعضی از این دقت نظرها را داشته باشد آن حالا یک مطلب است ولی اینکه بگوییم که سیره عمومی متشرعه یعنی فقهای متشرعه براساس ظواهر دقیق یعنی ظواهری که با مناسبات حکم و موضوع و نکات دقیق فهمیده می‌شود با الغاء خصوصیت عرفیه فهمیده می‌شود آنها هم براساس او بوده چنین چیزی نیست و بخصوص با توجه به برداشتهای مختلفی که در مورد قیاس هست و اینکه به هر حال بعضی‌ها دایره قیاس را وسیع‌تر می‌دانستند بعضی‌ها دایره قیاس را محدودتر می‌دانستند یک تفاوتهایی در نحوه نگاه به شیوه استنباط وجود داشته. مرحوم شیخ صدوق یکجایی در ضمن یک بحثی یک عبارتی دارد می‌گوید که فضل بن شاذان در بحث ارث، فضل بن شاذان در بعضی از مسائل بین فرزند و نوه وحدت برقرار می‌کرده و این مطلب درست نیست و این مربوط به فرزند است مربوط به نوه نیست می‌گوید «و هذه سبیل من یقیس» کأنّ ایشان از باب قیاس حکم نوه را با حکم فرزند یکی دانسته به هر حال یا مثلاً یکسری رفتارهایی از ابن جنید نقل شده به عنوان قیاس معلوم نیست امثال ابن جنید اینها، اینها را قیاس می‌دانستند خب بعضی‌ها گفتند که نه اینها قیاس نبوده همین الغاء خصوصیت عرفیه بوده و امثال اینها، مثلاً علامه حلّی رفتارهای ابن جنید را قیاس نمی‌دانسته و شما ببینید نحوه تعریفی که علامه حلّی از ابن جنید می‌کند. ابن جنید دوتا کتاب معروف

داشته تهذیب الشیعة لاحکام الشریعة که خلاصه‌اش به عنوان مختصر الاحمدی بوده این خلاصه مختصر الاحمدی به دست علامه حلّی رسیده در ذیلش ببینید چقدر می‌گوید من کتابی به این خوبی ندیدم این قدر دقت نظر دارد و امثال اینها همین کتابی که مبنای فقهی ابن جنید هست شیخ مفید به عنوان قیاس اینها را تلقی می‌کرد اینها را قیاس می‌دانستند و خیلی در المسائل الصاغانیة به ابن جنید تند شده یک عبارت خیلی تندی نسبت به ابن جنید که استادش هم بوده به کار می‌برد که تعبیراتی عجیبی اگر ببینید آدم تعجب می‌کند چقدر ... خب در واقع یک نوع غیرت دینی هست که گاهی اوقات باعث می‌شود که یکسری چیزهایی که خیلی منحرف ببینند با عبارتهای تند از آن یاد کنند غرض من حالا آن بحثها نیست می‌خواهم بگویم که نگاه علماء به دایره قیاس نگاه یکسان نبوده یک چیزهایی را بعضی‌ها قیاس می‌دانستند بعضی‌ها قیاس نمی‌دانستند با توجه به این تفاوتهایی که هست اینکه ما بگوییم علماء همه‌شان این ظهورات را خارج از قیاس می‌دانستند و داخل در قیاس نمی‌دانستند خیلی راحت نیست یعنی همین احتمالی که آقای صدر مطرح می‌کنند که محتمل است که ادله نهی از قیاس و رأی این موارد را شامل بشود این احتمال جدّی هست که بعضی از علماء به این احتمال ملتزم باشند و این اثبات اینکه سیره متشرعه بر عمل به این گونه ظواهر هم بوده باشد خیلی مشکل هست که ما اصل سیره متشرعه را اثبات کنیم پس بنابراین مهم این هست حالا سیره متشرعه که اثبات نشد راه حل‌هایی که شهید صدر در مورد سیره عقلاء مطرح می‌کند ضرورتش دو چندان می‌شود اگر ما سیره متشرعه را تمام دانستیم این بحث، یک بحث علمی صرف بود حالا فوقش این است که راه سیره عقلاء تمام نباشد بدیل دارد سیره متشرعه استدلال تمامی هست مطلب را تمام می‌کند خب لازم نیست که حتماً همه چیز را ما با سیره عقلاء اثبات کنیم با سیره متشرعه ... ولی وقتی سیره متشرعه را انکار کردیم اگر بخواهیم حجیت این ظواهر را اثبات کنیم باید آن راه حل‌های شهید صدر را هم بررسی کنیم خب آن راه حل‌هایی که هست. راه حل‌اولش این هست که تناسب بین رادع و مردوع ایشان این مطلب را در همه سیره‌های عقلاء می‌آید می‌گوید سیره عقلاء اگر

ردعی می‌خواهد نسبت به یک صورت بگیرد باید نسبت به آن، به تناسب آن سیره آن ردع متناسب او وجود داشته باشد این استدلال مبتنی بر این هست که ما بگوییم عقلاء از این رفتارها خیلی شایع در آنها وجود داشته یک چیز شایعی وجود داشته خیلی مستحکم هست که به اطلاقات و عمومات نمی‌شود آن را ردّ کرد آن خیلی واضح نیست که ... بله من اصلش را انکار نمی‌‌کنم که عقلاء در این طور ظهورات را هم معتبر می‌دانند ولی اینکه در رفتار عملی‌شان این نقش پررنگی داشته باشد در نحوه استنباطاتشان نقش پررنگی داشته باشد خیلی واضح نیست بخصوص آنهایی که در زمان معصوم (علیه السلام) وجود داشتند آنها خیلی پررنگ نیست و اینکه ردع با ادله عمومات نهی از قیاس و رأی نمی‌شود اینها را ردّ کرد و این احتمالش هم کأنّ منتفی است ما یقین داریم که از جانب شارع ردعی صادر نشده این خیلی واضح نیست البته نکته‌ای اینجا هست اینها همه بر مبنای این هست که ما احتمال ردع را کافی بدانیم برای اینکه نشود به سیره عقلاء تمسک کرد ما قبلاً این را اشاره کردیم که نه احتمال ردع کافی نیست باید ردع ثابت بشود احراز بشود والا یک بنای عقلائی عام، به اصطلاح یک قانون برتری وجود دارد که نکات عقلائی حجت هست «ما لم یصل الینا الردع عن الشارع» حالا آن یک مبنای دیگری هست که آقای صدر روی آن مبنی مشی نمی‌‌کنند ولی روی مبنایی که حاج آقا دارند که می‌گویند عرف حجت هست تا جایی که ردع از شارع واصل نشده باشد آن طبیعتاً دیگر نیازی به این بیانات نیست

پرسش: این بنای عقلاء یعنی اینکه ... چطور می‌شود گفت در قیاس هم یک طوری بنای عقلائی هست ... پاسخ: بله همین طور است

پرسش: ... پاسخ: فی الجمله در موارد نه آخر این قیاسات خیلی‌هایش بی‌در و دروازه است بعضی زمینه‌های قیاسی که منشأ ... خیلی از این قیاساتی که اینها دارند اصلاً ظنّ نمی‌آورد خیلی از این چیزهایی که اسم قیاس روی آن گذاشته‌اند فقط نفس مشابهت است اما مشابهتی که منشأ ظنّ‌آوری باشد نیست عقلاء خیلی وقتها که دست‌شان از علم کوتاه هست به مطلق ظنّ تمسک می‌کنند البته می‌گویم فی الجمله با دو قید، یکی اینکه در ظرف انسداد باب علم و یکی اینکه به شرطی

که قیاس ظنّ بیاورد در این طور جاها قیاس یک امر عقلائی است و اکثر قیاسهایی که در میان اهل تسنن مطرح هست به این شکل نیست که ظنّ بیاورد.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»